انتشار انترنتی

با دروغی بزرگ به سوی جنگی تازه
آیا هنوز می‌توان از فاجعه جدیدی جلوگیری کرد؟

پروفسور محسن مسرت 27 شهریور 1384
ترجمه از متن آلمانی منتشر در روزنامه آلمانی نویس دویچلند شماره مخصوص به انشتن در 16/15. اکتبر 2005. ترجمه احمد احقری

رئیس‌جمهور محمود احمدی نژاد پیشنهاد جدید ایران را در نیویورک به گوش جهانیان رسانید و آمادگی ایران را برای کنترل بیش‌تر موسسات هسته‌ای - به منظور جلب اعتمادی گسترده‌تر – اعلام نمود. او هم زمان چشم‌پوشی ایران از برنامه غنی‌سازی اورانیوم را قاطعانه رد کرد. ایالات متحده و جامعه اروپا پیشنهاد ایران را غیرقابل قبول ارزیابی کردند و مصصم شده‌اند شورای حکام سازمان انرژی اتمی را – که نشست آن در شرف تشکیل است – وادار کنند که پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت ارجاع کند. به‌این ترتیب عملا تلاش‌های دیپلماسی اروپا به بن بست رسیده است.
بدون داوری در این باب که مسئولیت اصلی شکست دیپلماسی در نزاع اتمی با ایران بر دوش کدام طرف است، از هم اکنون راه برای یک هجوم نظامی هموار شده است: ابتدا رجوع به شورای امنیت سازمان ملل و سپس – چه این شورا تائید کند، چه نکند – حمله هوایی به تاسیسات هسته‌ای ایران، با این هدف که آن‌ها را برای مدتی طولانی از کار بیندازد. بر اساس تخمین کارشناسان نظامی، ایالات متحده آمریکا از تمامی تجهیزات استراتژیک برای بمباران مراکز هسته‌ای ایران، چه از طریق پایگاه‌های موجود در عربستان سعودی و قطر و چه از سوی کشتی‌های جنگی مستقر در سواحل بحرین و یا با بمب‌اندازهای دوربرد از نوع ب – 52 مستقر در جزیره دی یگو گارسیا در اقیانوس هند، بهره مند است و بر خلاف جنگ عراق نیازی به کاربرد نیروی زمینی خود ندارد. ایالات متحده برای محق جلوه دادن این جنگ چنین توجیه می‌کند که می‌خواهد "روحانیون ماجراجوی ایران" را از دستیابی به تسلیحات اتمی بازدارد. در صورت موفقیت می‌تواند هم زمان مصیبت دچار شده در عراق را هم به فراموشی بسپارد؛ نقشه‌ای اغواکننده و در عین حال حامل خطراتی بس بزرگ.
احتمال تحقق این سناریو زمانی به اوج می‌رسد که در غرب این نظر غالب شود که تندروهای متعصب در تهران درصددند راه مذاکره را به بن‌بست برسانند، با وجود آن که کشورهای سه‌گانه جامعه اروپا با سخاوت تمام پیشنهادات قابل ملاحظه‌ای برای توافق هر چه بیش‌تر عرضه کرده است. از آن جایی که تلاش‌های دیپلماتیک قادر نبود ایران را به مسیری درست هدایت کند، تنها زبان جنگ و بمب‌افکن‌های ؟آمریکایی می‌تواند به این هدف کمک کند. حتا در صورتی که واقعا ایران بار مسئولیت شکست چانه زدن‌های دیپلماسی را بر دوش کشد، جامعه اروپا همچنان در حملات نظامی احتمالی آمریکا بی مسئولیت نخواهد بود، چرا که در امر جلوگیری از این جنگ عاجز مانده است. اگر هم مشخص شود که مسئولیت شکست مذاکرات نه بر دوش ایران، بلکه بر عهده اروپایی‌هاست، بار این مسئولیت برای اروپا صد چندان بیش‌تر خواهد بود. آیا هشدارهای شرودر به آمریکایی‌ها درباره خطرات یک جنگ تازه علیه ایران، برای جلوگیری از جنگ کافی خواهد بود؟ آیا جامعه اروپا قادر است سکان را دوباره به‌دست گیرد؟ برای پاسخ به این پرسش قبل از هر چیز بایستی تحلیلی واقعبینانه از وضع موجود به‌عمل آورد و سپس به بررسی پیشنهادات کشورهای سه گانه اروپا در این مذاکرات پرداخت.

پیشنهاد اروپا؛ سرپوش بن‌بست خودساخته

دیپلمات‌های ایرانی پیشنهادات 34 صفحه‌ای لندن، برلین و پاریس را به سرعت رد و آن را غیر قابل قبول و "توهین‌آمیز برای ملت ایران" خواندند و اعلام کردند: "پیشنهاداتی بس طویل، تا آن جا که مربوط به مطالبات از ایران می‌شود، و به طرزی مضحک کوتاه، وقتی صحبت بر سر مزایایی است که به ایران تعلق می‌گیرند." آیا تندروان حاکم بر ایران این بار هم دست به قمار زده اند و امکانات خود را تا آخرین حد ممکن به بازی می‌گیرند و یا این که برای این "نه" قاطع به پیشنهادات جامعه اروپا دلایل منطقی و قابل قبولی دارند، به طوری که افکار عمومی آگاه در غرب هم نمی‌توانند آن‌ها را نادیده انگارند؟
برای پاسخ لازم است به خود زحمت دهیم و پیشنهادات به‌اصطلاح مصالحه‌آمیز اروپا را موشکافانه‌تر بررسی کنیم: محتوای برخی از این وعده‌های شیرین و گسترده اقتصادی به طور مثال همکاری‌های صنعتی در بخش نفت و گاز، کشاورزی و تامین آب است؛ نه در عرصه‌های جدید، بلکه عمدتا در رابطه با تعداد کثیری از پروژه‌هایی که مدت‌های مدیدی است توافقات لازم برای آن‌ها صورت گرفته و یا آغاز به کار کرده اند. اما هر چه بیش‌تر منافع ایالات متحده در خاور میانه تحت تاثیر قرار بگیرد، همان قدر هم بیش‌تر ضمانت اجرایی پیشنهادات کشورهای سه گانه اروپایی کاهش می‌یابد. در مورد موضوعاتی که به نفع ایران هستند ولی مورد پسند واشنگتن واقع نمی‌شوند - از جمله لغو تبعیضات بازرگانی، پذیرش ایران در سازمان تجارت جهانی، تحویل قطعات یدکی برای خطهای هوایی مسافربری – مثلث اروپایی تنها به طور غیر تضمینی آمادگی خود را برای پشتیبانی از ایران اعلام کرده اند. در مورد تمام چیزهایی که مربوط به پروژه خط نفتی آسیا مابین دریای خزر و خلیج فارس می‌شود – چیزی که برای ایران به طور ویژه ای حائز اهمیت است – کشورهای سه گانه اروپایی آمادگی خود را تنها در حد "بحث" اعلام کرده اند.
پیشنهادات جامعه اروپا برای تضمین تدارکات مربوط به سوخت انرژی اتمی، بازپس گرفتن زباله‌های اتمی و تحویل راکتورهای آب سبک هم سخاوتمندانه تر و با ضمانت اجرایی بالاتری نیستند. براستی چرا جامعه اروپا قول تحویل فن‌آوری‌های مربوط به تولید انرژی‌های تجدیدپذیر همانند آب‌گرم‌کن‌های خورشیدی، نیروگاه‌های برق، سلول‌های خورشیدی تولید برق و غیره را نمی‌دهد؟ این که ایران در مذاکرات خود تا کنون تقاضایی برای این موارد نداده است، دلیلی برای عدم پیشنهاد کاربرد گزینه‌های بهتراز

انرژی اتمی و انرژی‌های فسیلی نیست. این واقعیت که یک وزیر حزب سبزهای آلمان انرژی‌های کلاسیک سبزها را به‌عنوان گزینه انرژی اتمی وارد سند پیشنهادی جامعه اروپا نکرده است، خود جای تعجب بسیار دارد. آ یا بنا نیست با این پیشنهاد یک جانبه‌ای که تنها محدود به فن‌آوری انرژی هسته‌ای می شود، صنایع هسته‌ای بحران‌زده اروپایی از راه‌هایی نامرعی بار دیگر به پیش رانده شوند؟ به هر حال این پرسش خالی از منطق نمی‌تواند باشد.
اما چگونه برخوردی با تضمین‌های امنیتی مورد نظر ایران - چیزی که همواره در صدر لیست خواسته‌های طرف ایرانی مذاکرات قرار داشته است - در این پیشنهادات شده است؟ ضمانت اروپا برای تهیه مدار سوخت هسته‌ای ایران – تا جایی که آمریکا با آن همراهی نداشته باشد - از هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نخواهد بود. حتا این امکان در آینده وجود دارد که در مواقعی بحرانی - در صورت عدم تمایل دولت ایالات متحده – تامین این مواد برای ایران متوقف شود. مضافا این که حلقه مرکزی تدارک انرژی هسته‌ای ایران در دستان حریف سیاسی او قرار دارد. از این طریق می‌توان ایران را هر آن زیر فشار قرار داد و یا تاسیسات پرهزینه هسته‌ای را تبدیل به چیزی ساخت که دیگر پشیزی ارزش ندارد. همین طور هم تضمین این موضوع که ایران با سلاح‌های اتمی فرانسه و انگلیس مورد تهدید واقع نخواهد شد، در ارتباط با مشکل امنیتی ایران امری است کاملا حاشیه‌ای و در واقع بسیار مضحک. ایران به هیچ عنوان احساس خطری از سوی فرانسه و انگستان ندارد، خطر واقعی برای امنیت ایران از طرفی زرادخانه اتمی اسرائیل (با 200 تا 300 کلاهک هسته‌ای با کلیه سیستم‌های حامل متعلق به آن) است و از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا ست که با قرارگاه‌های نظامی خود ایران را محاصره کرده و قادر است کشور را از چهار سو تهدید کند.
جامعه اروپا با وجود این‌که هیچ چیز قابل ملاحظه‌ای برای عرضه ندارد، در برابر ایران به چیزی کم‌تر از چشم‌پوشی کامل از تاسیسات غنی‌سازی اورانیوم و هر موردی که از کار راکتورهای اتمی برای تولید برق فراتر رود، رضایت نمی‌دهد. علاوه بر آن کشورهای سه گانه از ایران می‌خواهند که با امضای یک قرارداد تازه از حق خود برای خروج از پیمان منع سلاح‌های هسته‌ای صرفنظر کند. تا به امروز به هیچ یک از کشورهای جهان چنین درخواست بغایت سخت‌گیرانه‌ای برای صرفنظر یک‌جانبه از حق حاکمیت مطلقه صورت نگرفته است. اوتفرید ناساوا (Otfried Nassauer) مدیر موسسه سیاست امنیتی آنسوی اطلس در برلین معتقد است که اگر چنین پیشنهادی هم به "جمهوری جوان فدرال آلمان" در سالهای 1960 صورت می‌گرفت، به شدت "رد می شد". جمهوری فدرال آلمان در آن زمان تنها هنگامی به پیمان منع سلاح‌های هسته‌ای پیوست که به او ضمانت‌های امنیتی همه جانبه‌ای از سوی سه قدرت اتمی غرب داده شد و چرخ جامعه مشترک به حرکت درآمده بود.

سیاست اروپا؛ مشروعیت دادن به خشونت به‌جای پیشگیری از تنش

پیشنهادات سران سه‌گانه اروپا – آن‌گونه که تا به‌حال طرح شد – مطمئنا مورد پسند اسرائیل، ایالات متحده و نیز صنایع هسته‌ای اروپا خواهد بود و قطعا برای ایران آن چیزی نیست که با حق و حقوق مطابق با معیارهای همکاری متقابل و راهبردی، بتوان آن را یک توافق نامید. نه یک حکومت تئوکراتیک و نه یک دولت دمکراتیک، هیچ‌یک نمی‌توانند به چنین پیشنهاداتی تن در دهند. یک حکومت دمکراتیک و با تجربه در امور وسائل ارتباطات جمعی می‌توانست در مقابل برای نمونه از طریق کنفرانسهای مطبوعا تی، به بسیج افکار عمومی در برلین، لندن، پاریس و بروکسل دست بزند و برای رد کردن چنین پیشنهاداتی به طور یقین موفق به جلب حمایت‌های عمومی گسترده ای شود.
مسئول سیاسی و اخلاقی شکست مذاکرات سه کشور اروپایی بر این مبنا، تنها خود این کشورها بوده‌اند و نه طرف ایرانی مذاکرات. استراتژی مذاکرات اروپا مدت‌هاست که به جزیی از سیاست آمریکا در مورد ایران تبدیل شده است. هیچ فردی جز فیشر – سیاستمداری با اهمیتی بیش از هر سیاستمدار اروپایی دیگر - جاده را برای این نقش حمایت‌گرانه باز نکرده است. در ترجیع بند تکراری او – "ایران نباید در محاسبه واکنش‌های جامعه بین‌المللی به اشتباه دچار شود" – به‌زبان دیپلماتیک این پیام سربسته نهفته است: یا پیشنهادات اتحادیه اروپا را بپذیرید و یا این که خطر جنگ با ایالات متحده شما را تهدید می‌کند. دکور تهدید آمریکا با این خطابه که "اروپاییان مذاکره می‌کنند و ما جنگ برعلیه ایران را منتفی نمی‌دانیم"، با تاکتیک مذاکرات جامعه اروپا دقیقا تطابق دارد. البته جورج دبلیو بوش و کوندولزا رایس مشی دیپلماتیک اروپا را حمایت می‌کنند، ولی همان گونه مصمم توقع دارند که در صورت شکست این روش، اتحادیه اروپا از مشی سرسختانه ایالات متحده علیه ایران پشتیبانی کند. در اوایل جولای هنری کیسینجر اذعان کرد، ما می‌بایستی مشی دیپلماتیک را "به دلایل تاکتیکی به عهده اروپاییان بیندازیم و در عین حال از گزینه جنگ هم چشم نپوشیم".
شکی نیست که کشورهای سه گانه اروپا در ابتدا مصمم بودند که از سیاست‌های خشونت‌آمیزآمریکا مبتنی بر محاصره و تهدید ممانعت کنند و از این رو ایران را – برخلاف تاکتیک ایالات متحده – به چشم‌پوشی موقت از غنی‌سازی اورانیوم ترغیب کنند. در حال حاضر ولی آن‌ها به یدک‌کش سیاست آمریکاییان تبدیل شده‌اند؛ آمریکایی‌ها زیر پای اروپایی‌ها را خالی کرده‌اند و ابتکارات اولیه آن‌ها را به ضد خود تبدیل کرده‌اند. مطالبه منطقی ایران در مورد ضمانت امنیتی مطمئن در قبال چشم‌پوشی دائمی از غنی‌سازی اورانیوم – چیزی که تنها توسط آمریکا قابل تحقق و اجراست – برای بوش و رایس فرصت یکتایی را فراهم آورده است. آن‌ها درست از قبول این خواسته بسیار مهم ایران در برابر اروپائیان زیرکانه سرپیچی کردند؛ در نتیجه اتحادیه اروپا با تعجیل و در لحظه‌های آخر به سر هم بندی چنین پیشنهاد بی‌محتوایی دست زدند. آمریکایی‌ها با این سرپیچی خود همزمان با یک تیر دو نشان زده‌اند: به این ترتیب اتحادیه اروپا به بازیچه مفیدی در دستان آمریکاییان تبدیل شده و اینک با کمک اتحادیه اروپا، برای آمریکا راحت‌تر است پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت برده و سپس به حملات نظامی علیه تجهیزات هسته‌ای ایران دست بزند. حتا در صورت عدم پشتیبانی شورای امنیت، قادر است این کار را با مسئولیت خود به انجام رساند.
اما اکنون کشورهای سه گانه جامعه اروپا در منگنه قرار گرفته اند، زیرا پافشاری آن‌ها بر چشم پوشی یک‌جانبه ایران و خارج از قوانین بین‌المللی ایران در امرغنی‌سازی اورانیوم باعث شده که از همان ابتدا تاکنون از ارائه راهبرد منطقی دیگری عاجز مانده و نتوانند خود را از مخمصه حاضر نجات دهند. طرح فراخوان سریع یک کنفرانس صلح و همکاری‌های منطقه‌ای برای منطقه وسیع خاورمیانه و نزدیک، همانند سازمان همکاری و امنیت اروپا (OSZE) از جمله راه‌های برون‌رفت از این تنگناست. تلخ تر از همه آن است که جامعه اروپا در مسیر ارتکاب اشتباهی بزرگ تر گام بر می دارد. او می خواهد تقصیر شکست دیپلماسی و ناتوانی

خود را به گردن ایران بیندازد. معذالک گمراه ساختن افکار عمومی اروپا همه چیز را خراب تر می‌کند و با این مانور ناخلف خود به موثرترین صورتی جنگ احتمالی آمریکا علیه ایران را تدارک روانی می‌بیند و به آن مشروعیت می‌دهد و در سویی قرار می‌گیرد که چاره‌ای جز حمایت از این جنگ برایش باقی نمی‌ماند. علاوه بر آن بدون شک ایالات متحده در موقعیتی قرار می‌گیرد که سهل‌تر از موارد پیشین و با وجود وتوی روسیه و چین در شورای امنیت دست به حمله نظامی بزند.

حقیقت‌ها اولین قربانیان خواهند بود، حتا قبل از شروع جنگ

در این رابطه لازم است دروغ‌ها و جعلیاتی را به یاد آوریم که در زمینه‌سازی جنگ‌های دیگر نقش بسیار موثری داشته‌اند. ارتش ایالات متحده سال‌های متمادی با بمب‌های خوشه‌ای ویتنام را به آتش کشید، بدون آن که آمریکایی‌ها – که با خوش باوری تصور می‌کردند دولت ایالات متحده در اهداف خود محق است – به طور جدی از آن سر دربیاورند. تنها پس از آن که هزاران سرباز کشته به میهن بازگشتند، رسانه‌های آمریکایی شروع به طرح بنیادین موضوع جنگ ویتنام کردند. البته دروغ توجیه‌گرانه دولت آمریکا - که ویتنام شمالی با تیرباران کشتی‌های جنگی آمریکایی، ایالات متحده را مجبور به واکنش نمود - توسط جراید فاش شد، ولی متاسفانه بسیار دیر. همین طور در جریان جنگ عراق دمکراسی مطبوعاتی در آمریکا به طرز مفتضحانه‌ای عجز خود را با نشر دروغ‌های دولت در ارتباط با سلاح‌های کشتار جمعی عراق نشان داد. اما حالا دمکراسی مطبوعاتی در آلمان و اروپا در چه موقعیتی قرار دارد؟ آیا مطبوعات اروپایی با نیرنگ کشورهای سه‌گانه اروپایی همان گونه برخورد خواهند کرد که جراید آمریکا در جنگ‌های گذشته انجام داده اند؟ آیا برای تمام مسئولین آشکار است که اتحادیه اروپا در حقیقت همگام جنگ ایالات متحده شده است، ولو این که خود در حرف آن را مردود اعلام کند؟ آیا سیاستمداران اروپا و افکار عمومی به این نکته واقفند که جنگ آمریکا علیه ایران چه واکنش‌های زنجیره‌ای غیرقابل کنترلی در منطقه و تا اروپا ایجاد خواهد نمود؟ مین‌گذاری تنگه هرمز در خلیج فارس و بستن خطوط انتقال نفت با تمام عواقب غیرقابل پیش‌بینی آن برای اقتصاد جهانی، آماده باش شبه‌نظامیان حزب‌الله در لبنان، رشد افراطگرایی در شیعیان و وخیم‌تر شدن فتنه در عراق، سوءاستفاده القاعده از بحران جدید با اعلام جهاد مقدس دیگری، رشد افراطگرایان اسلامی در ارتش پاکستان که مجهز به سلاح اتمی است، گسترش عملیات تروریستی القاعده که اینک دامنه آن در اروپا با عملیات خشن تروریستی به پاریس و برلین هم می‌رسد، تنها نمونه‌هایی از این عواقب می‌توانند باشند. با توجه به غائله عراق امکان‌پذیر دانستن چنین روندهایی دیگر نمی‌تواند به تئوری توطئه ربط داده شود. واقعیت‌های عراق در این میان به‌مراتب وخیم‌تر از آنند که قبل از وقوع جنگ اظهار می‌شدند. در مورد ایران این پی‌آمدها به‌طور غیر قابل قیاسی وخیم‌تر و در ابعادی وسیع تر از مورد عراق خواهد بود.

ابعاد دردناک وقوع یک جنگ احتمالی در ایران برای ما این هشدار را در اروپا در پی دارد که چشم‌بسته به انتظار وخامت‌های بعدی ننشینیم، بلکه قبل از آن که دیر شود، به جستجوی راه خروج از بحران بپردازیم. هنوز چیزی از دست نرفته، اروپا هنوز قادر است سکان را به دست گیرد و استقلال خود را در این نزاع بار دیگر به چنگ آورد. برای این منظور می‌بایستی در قبال پذیرش ایران در چشم‌پوشی از غنی‌سازی اورانیوم کنفرانسی فوری برای ایجاد منطقه‌ای خالی از سلاح‌های اتمی در خاورمیانه و نزدیک اقدام کند. این کار برای جامعه اروپا امکانی – و شاید هم تنها امکان ضرب‌العجل و آزادیبخش در آخرین لحظات است. بدین سان می‌توان پنجره تازه‌ای گشود تا به ایران این امکان را بدهد که مجددا از غنی‌سازی اورانیوم برای مدتی صرف‌نظر کند و هم بتوان امکانی برای تفکر درباره آینده تمام منطقه فراهم سازد. چشم‌انداز تشکیل یک سازمان منطقه‌ای برای امنیت خاورمیانه و نزدیک (Organization for Security and Cooperation in Middle and Near East:.OSCMNE) تنها پایه واساس قابل فکر برای تحقق امنیت درازمدت احتیاجات نفتی غرب و تضمین موجودیت اسرائیل خواهد بود، همین‌طور هم امکان ارائه راه حلی صلح‌آمیز برای بسیاری از نزاع‌های فراملی دیگر مانند اختلافات بر سر استفاده از منابع نفت، منابع آب و راه های آبی را پایه‌ریزی خواهد کرد. اروپا تنها قدرت سیاسی و اخلاقی بین‌المللی است که قادر به باز کردن این پنجره صلح در یکی از حساس‌ترین منطقه‌های جهان است. لذا این کار ارزش تقبل حملات تبلیغاتی نومحافظه‌کاران آمریکا و شارون اسرائیل را نیز دارد: نیروهای اصلاح‌طلب در سراسر منطقه و همچنین در اسرائیل تحرک تازه‌ای می‌یابند و در ایران هم دسترسی به سلاح اتمی مقبولیت ضمنی خود را از دست خواهد داد. در اسرائیل هم پیشبرد بحثی باز و گسترده می‌تواند برای اولین بار در سمت یک سیاست امنیتی آزاد از سلاح اتمی به جریان بیافتد.

پروژه هسته‌ای و هویت ملی

مشخص نیست که اروپا اصولا تمایلی به راهبردهای بنیادی داشته و یا اساساً" قادر به پیاده کردن آن‌ها باشد، ولی مسلم این است که ایران به‌مراتب بیش از اروپا به برقراری ثبات و صلح پایدار در منطقه نیازدارد. از این رو مسئولیت خطیری بر دوش نخبگان دوراندیش جمهوری اسلامی قرار می گیرد. به‌نظر می‌رسد که پروژه هسته‌ای در اذهان طیف وسیعی از نخبگان و اقشار متوسط و نوپای ایران ابعادی بیش از پیامدهای تولید انرژی و امنیت کشور به خود گرفته و به عنوان یک هدف در راستای ریشه‌دادن به هویت ملی تعبیر می‌شود. این بینش که پروژه هسته‌ای قادراست ایران را به ظرفیت‌های فن‌آوری درهمه سطوح برساند و به ان وجهه و قدرتی در سطح جهان اعطاء کند، استقلال ملی را تقویت وایران را به خودکفایی اقتصادی و فنی برساند، طرفداران فراوانی دارد. براساس این نگرش پروژه هسته‌ای در راه اعتلای قدرت، پیشرفت صنعتی و علمی و نیز کسب هویت ملی نیرومند، نقشی حساس، مهم و سمبلیک دارد.

جریان چنین بینشی شباهت زیادی به روند هویت‌یابی طبقات متوسط نوپای دوران ملی کردن صنایع نفت و پروژه دکتر محمد مصدق دارد و شاید هم به‌همین علت ناخودآگاه به محور توافق کلیه جریان‌های سیاسی – ورای اعتقادات و وابستگی‌های گروهی – تبدیل شده است. مخالفت سرسختانه ایالات متحده و اروپا با این پروژه تنها در قیاس با پروژه ملی شدن صنایع نفت ایران در نیم قرن پیش هویت ملی این پروژه هسته‌ای را قدرت می‌بخشد. ولی درست در همین‌جا و در قیاس این دو پروژه لازم است تعمق بیش‌تری شود:
پروژه ملی کردن صنعت نفت در راستای افزایش درآمدهای نفتی و استفاده از منابع طبیعی ملی ایران بود، پروژه هسته‌ای اما تا به‌حال بخش عظیمی از منابع مالی کشور را بلعیده است، ضمن این‌که مشخص نیست که این پروژه در آینده بتواند این مخارج را جبران کند.
نهضت ملی شدن صنعت نفت کمک می‌کرد که ایران بتواند ازغارت منابع نفتی جلوگیری کند و این منابع را برای استفاده و کسب درآمد ملی و نیز برای استفاده نسل‌های آینده حفاظت کند. آیا هیچ گزینه دیگری جز پروژه هسته‌ای در راستای حفظ منابع پایان‌پذیر فسیلی برای نسل‌های آتی وجود ندارد؟ آیا در ارتباط با گزینه استفاده از منابع انرژی تجدیدپذیرایران تاکنون اقدامی برای کارشناسی بنیادین هزینه‌ها، فن‌آوری، رشد صنعتی، ایمنی و زیست‌محیطی این گزینه صورت گرفته شده تا بتوان به‌جرات ادعا نمود که راه‌حل هسته‌ای تنها امکان برای تولید انرژی در آینده است؟

نهضت ملی شدن صنعت نفت تنها راهبرد تاریخی برای اتحاد کلیه شهروندان و اقشار نوپای اجتماعی و ایجاد تحرک در جامعه علیه الیگارشی نظامی و مالی عقب‌مانده و نظام ارتجاعی سلطنتی بود و به‌همین دلیل به جنبشی فراگیر برای تحقق هویت ملی تبدیل شد، به‌طوری که دریچه تغییر نظام و جهش به‌سوی دمکراتیزه کردن جامعه را باز نمود. اما نقش پروژه هسته‌ای در این راستا کدام است و چگونه قادر است هم امروز و هم فردا در اتحاد و مشارکت اجتماعی موثر و نویدبخش دورنمای تحرک‌زا و آینده‌ساز برای کلیه اقشارجامعه باشد؟

نهضت ملی شدن صنعت نفت باعث ایجاد تحرک در کل منطقه شد و به نیروهای ملی و ضدارتجاعی همه کشورهای منطقه و دنیای سوم خودآگاهی و هویت بخشید. آیا می‌توان از پروژه هسته‌ای هم چنین انتظاری برای کل منطقه و جهان داشت؟ آیا نمی‌توان با طرح جدی پروژه همکاری و امنیت مشترک منطقه‌ای در راستای طرح پربرکت، کم‌خرج، صلح‌جویانه، ثبات‌آور و خلاق دیگری در خاورمیانه و جهان گام نهاد و ابتکار عمل را به‌دست گرفت؟ (رجوع شود به طرح 7 ماده‌ای پیشنهادی برای ایران، که من در مقاله‌ای در روزنامه شرق 23 مرداد 1384 طرح کردم).
بدیی است که منظور از ارزیابی نقش هویت ملی پروژه هسته‌ای این نیست که ایران از حق مسلم خود در کسب فن‌آوری هسته‌ای چشم‌پوشی کند وتسلیم زورگوئ ایالات متحده و اروپا گردد، بلکه هدف آن است که ایران در اعتلای حقوق خود موفق شود، بدون آن‌که خود را برده استفاده بی‌چون و چرا از این حق بسازد.